

آذربایجان در جنبش مشروطه



صمد بهرنگی

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

فهرست

یادداشت ناشر

موقعیت

بازرگانی

فرهنگ

مذهب

وضع مردم

محمد علی میرزای ولیعهد

انجمن ایالتی و مرکز غیبی چه بود؟

حیدر عمو او غلو

فعالیت های انجمن ایالتی و مرکز غیبی

حرف آخر

منبع: انتشارات روزبهان سال ۱۳۴۲ مجموعه مقاله های صمد بهرنگی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴

یادداشت:

این مجموعه ی مقاله ها و یادداشت های پراکنده ی صمد بهرنگی است که در روزنامه ها و مجله های مختلف چاپ شده است غیر از چند تایی که بار اول چاپ می شود.

بدون شک همه ی این نوشته ها ارزش یکسانی ندارند و حتا بعضی ها هنوز یادداشت صرفند و صمد شاید در نظر داشته بعدها آن ها را به صورت مقاله هایی تنظیم کند. با این حال همه ی مقاله ها به خصوص مقاله های تاریخی، شناخت جهان و ... نموداری از ذهن منطقی و تحلیل گر اوست. او که در قصه نویسی برای کودکان از حد متعارف پا فراتر گذاشت و سنت های کهنه را شکست در این مقاله ها نشان می دهد که چه استعداد شگرفی داشته در گفتن مطالب سنگین با بیانی بسیار سهل و ساده، اینست که نه قصه های او را باید سرسری گرفت و نه مقاله هایش را.

امضای مستعار صمد و نام و تاریخ چاپ نشریه را در پای مقاله ها آورده ایم. مقاله های بی امضای این مجموعه یا فاقد نام نویسنده بودند و یا نام صریح صمد بهرنگی را بر پیشانی داشتند.

در این کتاب هر جا کلمه ی "زبان آذربایجانی" آمده است بدین وسیله به "لهجه آذری" تصحیح می شود.

آذربایجان در جنبش مشروطه

احمد کسروی می نویسد جنبش مشروطه را تهران آغازید و تبریز آن را پاسداری کرد و به انجام رسانید.

هر چند آدم های کج اندیشی هنوز هم معتقدند که مجاهدان آذربایجان يك مشت اوباش بودند و ستارخان، آن انسان نيك نفس و مبارز، راهزنی بیش نبود و تنها به خاطر غارت و چپاول می جنگید.

سخن کسروی اغراق نیست. راست است که برقراری رژیم مشروطه کاملا به نفع توده ی مردم تمام نشد و حتا جنگ آوران و پیشه وران کارشان به خواری و سختی کشید (مثلا ستارخان)، اما در هر صورت، جان بازی ها و مردانگی های مجاهدان پاک دل آذربایجان بود که محمد علی میرزای گستاخ را به زانو درآورد و دیگر توده های مردم را برانگیخت و ثابت کرد که شرقیان هم شاینده ی زندگانی آزاد می باشند.¹

دو سید بزرگوار تهرانی (آقایان طباطبائی و بهبهانی) کار را شروع کردند، مردم را شوراندند اما در راه بردن و به ثمر رساندن جنبش به بی راهه افتادند. آن ها به چند خط فرمان بی خاصیت مشروطه دل خوش کرده بودند. حتا آن زمان که محمدعلی میرزا با خودکامگی حکم می راند و مجلس و نمایندگان را به هیچ می گرفت این ها با

¹ - روزنامه ی تایمز چاپ لندن دو سه روز پس از بمباران مجلس پس از نکوهش های بسیار می نویسد: «این نمونه ای به دست داد از آن که شرقیان شاینده ی زندگانی آزاد نمی باشند.»
تاریخ مشروطه- کسروی

ساده لوحی و خوش بینی زیان باری که داشتند خیال می کردند باز هم می توان کار را با نشستن و حرف زدن و موعظه کردن و جوش و خروش پیش برد.

آن ها از این اصل مسلم غافل بودند که برای پیروزی کامل بر دشمن خونریز باید چون خود او مسلح شد و از خون ریختن باکی نداشت.

رهبران تهران می توانستند آزادی خواهان را به خریدن تفنگ و افزار جنگ وادارند، از شهرهای دیگر تفنگچی داوطلب بخواهند و با دستی کاملا مسلح و نیرویی آماده به مقابله برخیزند.

آن ها حتی می توانستند محمدعلی میرزا را به نام سوگندشکنی از پادشاهی بردارند و نقشه های محیلانه اش را نقش برآب کنند چنان که همین کار را پس از چند روزی انجمن تبریز کرد.

رهبران تهران به هیچ یك از این راه ها التفات نکردند. آن ها می خواستند کار را با ستمدیدی و نمایش مظلومیت ملت و برانگیختن حس ترحم و انسان دوستی محمدعلی میرزا و دیگر سردمداران از پیش ببرند و نیازی به آمادگی نظامی و قیام مسلحانه نمی دیدند، و اگر روز به مباران مجلس آزادی خواهان تهران با وجود شجاعت بسیاری که نشان دادند نتوانستند بیش از چند ساعتی جنگ را ادامه دهند، علتش همین نداشتن آمادگی بود. ناگفته نماند عده ای از همین مجاهدان عضو «انجمن آذربایجان» در تهران بودند.

اما در تبریز از همان روز گرفتن فرمان مشروطه تفنگچی و مجاهد تربیت می شد، به عبارت دیگر و روشن تر برای قیام مسلحانه، برای برانداختن دشمنان داخلی و خارجی، زمینه چینی به عمل می آمد.

فعالیت اعضای انجمن ایالتی تبریز و مهم تر از آن طرح هایی که اعضای انجمن سری «مرکز غیبی» می ریختند و به دست انجمن اجرا می کردند، از چیزهایی بود که تبریز را برای مقابله با قشون استبداد و ادامه ی يك جنگ یازده ماهه آماده کرده بود. قطعه شعری که روز جمعه بیست و هشتم شهریور ۱۲۸۶ در تبریز در مسجد

مقصودیه هنگام برچیدن ختم عباس آقا تبریزی قاتل اتابک اعظم که به وسیله ی میرزا غفار زنوزی، از مجاهدان قفقاز، خوانده شد، روحیه و طرز فکر مجاهدان را به خوبی نشان می دهد. مطلع این قطعه چنین است:

آی قارداشلار، قان توکون تا جوشه گل‌سین کاینات

ثابت اولسون تا جهاننه بیزده کی عزم و ثبات

ترجمه ی فارسی: رفقا، خون بریزید تا کاینات به جوش آید و بر جهانیان ثابت شود که ما صاحب چه عزم و ثباتی هستیم.

موقعیت

تبریز پس از تهران بزرگ‌ترین شهر ایران و ولیعهد نشین بود، به همین جهت با وجود فاصله ی زیاد همیشه با تهران در تماس بود و از پیش آمدهای تهران زودتر از جاهای دیگر آگاه می شد. در نظر بگیریم که از تهران به تبریز دو سیم تلگراف کشیده شده بود، یکی دولتی و دیگری مال کمپانی.

آگاهی از وضع تهران خود مایه ی بیداری مردم بود. نزدیکی آذربایجان به خاک قفقاز و عثمانی و رفت و آمد بی حد مردم این دو جا نیز در بیداری آذربایجانیان مؤثر بود. اصولاً تبریز سر راه اروپا واقع شده بود.

سالانه گروه انبوهی از مردم از بازرگانان و دهقانان و کارگران و خیل بیکاران در جستجوی کار به قفقاز و عراق ... می رفتند و در شهرهای مختلف به کارهای مختلف دست می زدند.

احوال مردم آذربایجان و گاهی ایران که در قفقاز ساکن می شدند به تجارت یا قاچاق میان دو کشور یا کارهای دیگر می پرداختند، در ادبیات آنری آن روزگار به خوبی منعکس شده است.

برای نمونه داستان «اوستا زینال» را از جلیل محمد قلی زاده و نمایش نامه ی «سرگذشت مرد خسیس» را از میرزا فتحعلی آخوندوف نام می بریم. اغلب شدت فقر و بیکاری بود که توده ی مردم از دهقانان و شهری را به آن سو می کشاند.

هنوز هم پیرمردان آذربایجان فراموش نکرده اند که چگونه هر از گاهی بار سفر می بستند که بروند کیسه ها را پر کنند و برگردند. حتا زوار مشهد از راه قفقاز و بالای دریای خزر خود را به مشهد می رساندند و هم از آن راه برمی گشتند. البته انتخاب چنین راه دوری به سبب ناامنی راه های داخلی کشور و تعرض راهزنان سر گردنه ها بود.

از این رهگذر نیز مقداری لغت روسی وارد زبان آذربایجان شده است. این رفت و آمدها ناگزیر راه چیزهای تازه و افکار نو را به داخل کشور باز می کرد و سبب بیداری مردم می شد. سفر استانبول نیز همین اثر را داشت.

آذربایجان همیشه به طریقه های گوناگون با استانبول در تماس بوده است. چنان که در دوره ی استبداد محمدعلی میرزا و شدت جنگ های تبریز، در استانبول انجمنی به نام سعادت دایر شد که بیشتر اعضایش از میان بازرگانان آذربایجان بودند و خود را نماینده ی انجمن ایالتی تبریز معرفی می کردند. همین انجمن بود که اخبار آذربایجان را به علمای نجف و کشورهای اروپایی و دیگر جاها می رساند و برای مجاهدان کمک های مالی مؤثری جمع آوری می کرد.

بازرگانی

احمد کسروی می نویسد که آذربایجانیان در بازرگانی و فرستادن کالا به کشورهای بیگانه از همه ی مردم ایران جلوتر می بودند و در بیشتر شهرهای همسایه رشته ی بازرگانی بیشتر در دست این ها بود.

هم چنین در استانبول و برخی از شهرهای اروپا در بازرگانی دست گشاده داشتند. گاهی بازرگانان به نام شهری که با آنان در ارتباط و معامله بودند مشهور می شدند. مثلاً گفته می شد: «حاجی باقر استانبول چی». بعدها این القاب به صورت نام خانوادگی درآمد. امروزه خانواده هایی به نام های مسکوچی، تهران چی، بغدادچی، استانبول چی و غیره وجود دارند.

این واقعیت نشانی از رشد و توسعه بورژوازی تجاری در آذربایجان بود. گاهی نیز بازرگانی برای حفظ جان و مال خود از دست عمال و فنودال های وابسته دربار پسوند «اوف» به آخر اسم خود می آورد و بدین ترتیب خود را غیرمستقیم تحت حمایت دولت روس تزاری که نفوذ همه جانبه ای در ایران داشت، قرار می داد. از این میان می توان «فتح اله اوف» را نام برد.

بازرگانان از يك سو مال می اندوختند و از سوی دیگر از جهان و پیشرفت های نقاط دیگر خبرهایی به ارمغان می آوردند. اگر چه بیکاره ها و آزمندان بسیاری هم در این میان بودند.

«زینال» قهرمان داستان جلیل محمد قلی زاده بنای بیکاره و به شدت خرافاتی و متعصبی است که فقط بلد است و راجی کند و بد «ارمنی های کافر» را بگوید.

صفحه های مجله ی معروف «ملا نصرالدین» پر است از مذمت شیخ ها و حاجی های طمع کار و ریاکار ایرانی مقیم قفقاز.

فقط مردم بیدار دل و بازرگانان آزادی خواه بودند که در بیداری مردم مؤثر افتادند و در کشاکش انقلاب ضد فنودالی از بذل جان و مال دریغ نکردند.

لازم به گفتن نیست که در این جا باید به مفهومی که بورژوازی از آزادی و عدالت و امنیت و غیره دارد توجه کرد.

فرهنگ

اولین دبستان ایران در تبریز به وسیله ی حسن رشدیه پا گرفت و بعد به وسیله ی هم او در تهران. از روزنامه های رسمی که بگذریم - و تبریز خود در زمان ولیعهدی مظفردالدین میرزا روزنامه رسمی داشته - نخستین روزنامه غیر رسمی «اختر» بوده که کسانی از تبریزیان آن را در استانبول می نوشته اند. بعد که در خود شهرها روزنامه درآمده، تبریز پس از تهران اولین شهر بوده که روزنامه بیرون می داده.

به علاوه تأثیر مجله معروف ملا نصرالدین و روزنامه های نظیر آن را که به زبان خود مردم نوشته می شد و نسخه هایش دست به دست میانه توده مردم می گشت نباید دست کم گرفت. هنوز پیرمردان تبریز اشعاری از همان مجله را از حفظ دارند. همه ی این عوامل و نیز تأسیس اولین چاپ خانه ی ایران در تبریز در زمان عباس میرزا خود مایه ی بیداری مردم و آمادگی آن ها برای مقابله با محمدعلی میرزا می شده است.

مذهب

کشاکش های مذهبی در آذربایجان خیلی شدید بود. داستان سنی و شیعه از آن جا که آذربایجان میدان جنگ شاه اسماعیل شیعی و سلطان سلیم سنی بوده، در این جا کینه های فراوانی پرورده و خون های بسیاری ریخته است. از نقطه نظر تاریخی بی هیچ تردیدی این دشمنی مذهبی باقی مانده ی سیاست های خاص و متضاد دستگاه های رهبری دسته ها و دولت های مختلف در ایران و خارج از ایران است.

اما در دوره ی مشروطه خواهی که توده ی مردم معمولاً دنبال ریشه های تاریخی سنت ها و آداب و بقایای فرهنگی نیست، فریفته ی تبلیغات دستگاه استبدادی می شد

و به حساب دشمن دین به روی هموطن آزادی خواه خود دست بلند می کرد و چه بسا که خونس را می ریخت بدون آن که ملتفت شود که همه ی مردم از تمام فرقه های مذهبی یکسان استنثار می شوند و دشمن مشترکی دارند.

گذشته از دشمنی میان شیعه و سنی، گرفتاری های دیگر هم به نام شیخی و متشرع و کریم خانی در میان بود که خود مایه ی جدایی مردم می شد و آن ها را از کارهای مملکتی غافل می کرد و کار نهضت را لنگ می کرد چنان که در زمان استبداد محمدعلی میرزا و جنگ های تبریز يك گرفتاری انجمن ایالتی این بود که آتش نزاع دسته های مختلف مذهبی را در شهرهای دور و بر خاموش کند.

ناگفته نماند که در دوره ی جنگ های یازده ماهه تبریز تمام فرقه های مذهبی دوشادوش به جنگ پرداختند و با هم بر سر يك سفره نشستند و در تشییع جنازه ی شهدای یکدیگر با میل و رغبت شرکت کردند. این در نتیجه ی کوشش های انجمن ایالتی و مرکز غیبی بود که درد مشترک مردم را آشکار و آن ها را رهبری می کردند.

وضع مردم

توده های مردم و دهقانان آذربایجان هم مثل دیگر نقاط ایران زیر فشار و تجاوز انبارداران و فنودال ها و حکام و محتکرین به سختی روزگار می گذراندند. مردم شهرنشین و بازرگانان و بازاریان هم از وضع موجود و تسلط روزافزون امپریالیزم اروپایی بر دستگاه حکومتی و مملکت هیچ دل خوشی نداشتند. امپریالیزم اروپایی هر روز امتیازات اقتصادی فوق العاده ای (مثلا امتیاز انحصار توتون و تنباکو و گمرکات) به دست می آورد و هر روز بیشتر از روز پیش جری تر می شد و دست و بال بورژوازی تازه رشد و توسعه یافته ی ملی را می گرفت.

محمدعلی میرزای ولیعهد

مردم آذربایجان با آن آمادگی برای بیداری، در زیر فشار گرفتاری های بی شمار نمی توانستند تکاتی بخورند و هم چنان می زیستند تا زمان مظفرالدین شاه که پسرش محمدعلی میرزا را ولیعهد کرد و کارهای آذربایجان را به او سپرد.

از يك سو ستم گری و بدی خوی او و از سوی دیگر برخی پیش آمدها خواه ناخواه مردم را به زبان آورد و آتش به باروت انقلاب زد.

از پیش آمدها که خود معلول علت های دیگری بوده (وضع معیشت و روابط ظالمانه ی اقتصادی) در این جا سخن نمی گوئیم. همین قدر باید دانست که بعضی از حوادث مثلاً کشته شدن میرزا آقاخان کرمانی، خبیرالدوله و شیخ احمد روحی در تبریز و جنگ ارمنی و مسلمان در قفقاز و غیره باعث گرد آمدن و هم فکری مردم شد.

مثلا در جنگ ارمنی و مسلمان آن چه بیش از همه روی مردم اثر گذاشت و سر زبان ها افتاد، این بود که در آن واقعه چند هزار تن ایرانی بی گناه از بزرگان و کارگران کشته شدند و دولت ایران هیچ پروا ننمود و به روی خود نیاورد.

این امر شدت بی اعتنایی و بیکارگی دولت قاجاری را خوب نشان داد به خصوص که در همان موقع دولت انگلیس به عنوان خون بهای يك میسیونر انگلیسی که در راه ارومی – تبریز کشته شده بود، پنجاه هزار تومان از دولت ایران پول گرفت.

مردم با مقایسه این دو وضع خشمناک می شدند و از دولت قاجاری پاک دست می شستند.

رفتار بد محمدعلی میرزا در تبریز از يك سو انگیزه ای برای مردم آذربایجان بود و از سوی دیگر آن گاه که خود او شاه شد، آذربایجانیان برخلاف مجاهدان و رهبران تهران فریفته ی قول و فعل ریاکارانه ی او نشدند و تا توانستند جلو فسادکاری هایش را گرفتند.

باید دانست که محمدعلی میرزا از همان ولیعهدی صد در صد آلت دست دولت تزاری روس بود و شاپشال معلم روسی او، او را چون عروسک خیمه شب بازی در دست می چرخاند.

بدکاری و بد رفتاری وسخت گیری محمدعلی میرزا بدان جا رسیده بود که مثلاً از حاجی میرمناف پول گرفت و پسر شانزده ساله ی او را سرتیپ کرد و به قول مجله ی ملا نصرالدین تا وقتی محمدعلی میرزا در تبریز بود بچه های زیبارو نمی توانستند قدم به کوچه بگذارند و در عوض چند سالی که در تبریز بود، کوه ها و سنگ های ایران را به جای نان به خورد تبریزیان داد که دیگر چیزی برای دولت انگلیس باقی نماند! (ملا نصرالدین - سال دوم - شماره پنجم).

تاریخ نگاران مشروطه می نویسند که فشار و جلوگیری در تبریز بیشتر از تهران بود و رفتار محمدعلی میرزا بدتر از عین الدوله در تهران بود.

محمدعلی میرزا با این فسادکاری ها به شدت جلو زبان مردم را می گرفت که کسی گله و شکایتی نکند. مأموران و راپورت چپانی میان مردم می فرستاد تا او را از هرگونه بدگویی درباره اش آگاه کنند. ترس چنان در دل ها جا گرفته بود که مردم حتا در خانه های خود نیز از گفتگو خودداری می کردند.

ولیعهد با این همه ظلم و فسادکاری سخت تظاهر به دین داری می کرد. روز عاشورای محرم تکیه برپا می کرد و شب عاشورا پابرهنه به کوچه ها می افتاد و چنان که رسم مردم تبریز است در چهل و یک مسجد شمع روشن می کرد و مرتب کتاب های دینی و دعا به چاپ می رساند.

مثلاً در محرم همان سال که نهضت مشروطه برخاست، حاج شیخ محمد حسین نامی نسخه ی تازه ای از «زیارت عاشورا» پیدا کرده بود. ولیعهد با شتاب آن را در چاپ خانه ی خصوصی اش چاپ و میان مردم پخش کرد.

انجمن ایالتی و مرکز غیبی چه بود؟

آن گاه که بست نشینان شاه عبدالعظیم و آزادی خواهان دیگر شهرها مظفرالدین شاه را مجبور کردند که «مشروطه اعطا کند و مجلس باز کند»، انجمن ایالتی تبریز هم پا گرفت.

هدف از تشکیل انجمن نخست فقط برگزیدن نمایندگان مجلس شورا بود اما پس از انجام دادن این کار انجمن پراکنده نشد و خواهیم دید که به کمک انجمن سری «مرکز غیبی» به چه کارهایی برخاست و چگونه جنبش مشروطه را پاسداری کرد و راه برد، اگر چه احتمالاً گاهی هم دچار لغزش شده باشد.

اما مرکز غیبی خود چه بود؟

دکتر نریمان نریمانوف آزادی خواه و سوسیالیست و نویسنده ی اجتماعی – سیاسی بسیار معروف آذربایجان شمالی در دوره ی مشروطه خواهی ایران و سال های پیش از انقلاب بلشویکی روسیه بود.

بدون شك می توان او را از خدمت گزاران آزاد اندیش ملل شرق نامید. وی حوادث دوره ی مشروطیت را به دقت بررسی می کرد و در مقاله های سیاسی و اجتماعی خود به آزادی خواهان ایران راه صحیح را نشان می داد و آن ها را دل و جرنت می بخشید. از مقاله های او «گفتگو با يك ایرانی» و «قانون اساسی و مشروطیت ایران» را می توان نام برد.

در اثنایی که دولت تزاری روس برای خفه کردن انقلاب کمک های همه جانبه ای به استبداد قاجاری می کرد، در ماورای قفقاز از طرف حزب سوسیال دمکرات، کمیته های کمک به انقلاب ایران تشکیل شد.

نریمان نریمانوف که سرپرست کمیته ی کمک تفلیس بود، برای ستارخان و باقرخان اسلحه و مواد منفجره و ادبیات انقلابی و دیگر چیزهای ضروری را می فرستاد، بعد نیز در سال ۱۹۰۶ میلادی با همکاری مستقیم نریمان، تشکیلات سوسیال دموکرات

«اجتماعیون عامیون» در باکو به وجود آمد که ایرانیان مقیم قفقاز در آن عضویت داشتند.

ماهنامه ی آذربایجان - چاپ باکو - شماره ۱۹۶۸

چندی بعد حاجی علی دوافروش، علی مسیو و دیگران، مرام نامه ی «اجتماعیون عامیون» را به فارسی ترجمه کردند و با همکاری مستقیم حیدر عمواغلو عضو «اجتماعیون عامیون» دسته مجاهدان را در تبریز پدید آوردند و خود انجمن سری به نام «مرکز غیبی» برپا کردند که رشته ی رهبری دسته را در دست داشته باشد. حیدر عمواغلو با نریمانوف ارتباط مستقیم داشت و گزارش فعالیت های نهان و آشکار خود را برای او می فرستاد.

بدین ترتیب معلوم می شود که مجاهدان از کدام چشمه آب می خوردند و نیز بی پایگی اظهار نظرهای مغرضانه اشخاصی که مجاهدان را مثنی اوباش می نامند، محقق می گردد.

بد نیست در همین فصل مختصری از شرح زندگی قهرمان آزادی، حیدر عمواغلو، را بیاوریم.

حیدر عمواغلو

«تبریزدن مرنده امانت گنتدی او بومبی حیدر خان تهیه انتدی»

حیدرخان عمواغلو چراغ برقی (مهندس تاروردی یوف) اجداداً اهل سلماس بود. وی تحصیلات ابتدایی را در گمری (از شهرهای ارمنستان) و تحصیلات متوسطه و عالی را در تفلیس و باکو تمام کرد. در سال ۱۳۱۹ - ۲۰ ه. ق. در بادکوبه به سمت مهندسی برق کار می کرد. از پانزده شانزده سالگی داخل مبارزات سیاسی شد و از ۱۹۰۰ میلادی (۱۲۷۷ شمسی) با نریمانوف شروع به همکاری کرد و عضو

«اجتماعیون عامیون» شد. بعد به دستور همین تشکیلات «اجتماعیون عامیون» تبریز را به ریاست علی مسیو تشکیل داد.

کارخانه ی برق صحن حضرت رضا را در زمان مظفرالدین شاه، او نصب و دایر کرد. حیدر عمواغلو در مدت اقامت خود در مشهد شروع به تبلیغات کرد و با استفاده از موضوع نان مردم را بر ضد حاکم وقت شوراند و مردم عزل او را خواستند.

حیدر عمواغلو خیلی کوشید که شعبه ی اجتماعیون عامیون را در مشهد تأسیس کند ولی به علی موفق نشد.

حیدر عمواغلو به تهران آمد و به کارهای مختلف و تبلیغات دامنه دار در میان طبقات مختلف دست زد تا موضوع تحصن در سفارت انگلیس پیش آمد (۱۲۸۵ شمسی). حیدر عمواغلو در این موقع سرپرست سیم کشان مدرسه سپهسالار بود. حیدر عمواغلو با متحصنین تماس نزدیک و دائم برقرار کرده بود و از خارج به کمک چند نفر دیگر آن ها را به درخواست مشروطه تشویق می کرد.

به کمک حیدر عمواغلو در تهران چند رقم عملیات خطرناک مسلحانه طرح و اجرا شد که مستبدان و سردمداران را به ترس انداخت. از آن جمله است بمب انداختن در خانه ی یکی از وزیران وقت و بمب انداختن در خانه ی علاءالدوله که حیدر عمواغلو شخصاً و به تنهایی این کار را انجام داد، قتل اتابک اعظم به وسیله ی عباس آقا تبریزی و بمب انداختن بر کالسکه محمد علی شاه در سه راه اکیاتان.

حیدر عمواغلو غالباً تحت نظر بود. بارها زندانی شد، بارها متواری شد و دوباره با لباس میدل به ایران برگشت و فعالیت خود را از سر گرفت.

یک بار پس از گرفتاری خود را مأمور خارجه معرفی کرد و به فرانسه^۲ صحبت کرد و بدین ترتیب مأموران دولتی را گول زد و آزاد شد. پس از این آزادی که به تبریز آمد، با ستارخان همکاری نزدیک داشت.

^۲ حیدر عمواغلو به پنج زبان آشنایی کامل داشت.

از عملیات و طرح های برجسته ی حیدر عمو او غلو در جریان جنگ های تبریز سه فقره ی زیر معروفیت پیدا کرد:

۱- برای شجاع نظام مرندی بمبی به صورت تحفه ای نادر و لایق فرستاد که سبب قتل او و پسرش شد.

۲- زیر زین اسبی مواد منفجره گذاشت و به میان دشمنان رها کرد و از دشمنان که برای تصاحب اسب بی صاحب سرودست می شکستند، بیست سی نفر را کشت.

۳- در جریان محاصره ی تبریز شجاع الدوله بالای تپه ای نرسیده به «سردری» می ایستاد و فرمان می داد. حیدر عمو او غلو نقشه کشید و در همان محل زیر خاک مقدار زیادی مواد منفجره گذاشته شد که صبح سبب قتل شجاع الدوله شود. روباهی فلک زده شبانه به داد شجاع الدوله رسید و کار به نتیجه مطلوب نرسید.

یکی دیگر از کارهای جالب حیدر عمو او غلو حل مسأله ی نان در خوی بود. محتکران و انبارداران مردم را در گرسنگی و زحمت نگاه می داشتند و حاضر نمی شدند گندم خود را بفروشند. حیدر عمو او غلو با کاردانی و جانفشانی در مدت کوتاهی (ده روزه) مشکل نان را در خوی به خوبی حل کرد و پوزه ی محتکران و دشمنان خلق را به خاک مالید و مردم به قدردانی از قهرمان زحمتکش خود به نامش شعر گفتند و سر زبان ها انداختند:

خویلولارا قرار قویا	عمو او غلو گلدی خویا
یاشاسین گؤزل عمو او غلو!	یتیملرین قارنی دویا

تومار وئریب ئوز آتینا	عمو او غلو مینیب فایتونا
یاشاسین گؤزل عمو او غلو!	چؤرک یینیب یوز آلتینا

راستا بازارلار راستاسی	گلیر مجاهد دسته سی
عمواو غلودور سر کرده سی	یاشاسین گوزل عمواو غلو!
باققال-بازار چیراق قویدو	کاسیب باخدی قارنی دویدو
هر بیر ایشه قانون قویدو	یاشاسین گوزل عمواو غلو!

ترجمه ی فارسی:

عمواو غلو به خوی آمد و برای خویی ها قرار و مدار گذاشت تا شکم یتیمان همه سیر شود، زنده باد عمواو غلوی خوب! / عمواو غلو سوار درشگه شده و اسبش را تیمار داده، نان به یوز آلتین (دو شاهی) تنزل کرده، زنده باد عمواو غلوی خوب! / این جا راسته بازار است، دسته ی مجاهدان می آیند، سرکرده شان حیدر عمواو غلو است، زنده باد عمواو غلوی خوب! / بقال و بازار چراغ گذاشت (ارزان کرد)، فقیر به یک نظر شکمش سیر شد، او به هر کار قانونی گذاشت، زنده باد عمواو غلوی خوب! /

پس از فتح تهران (سال ۱۲۸۸ شمسی) عده ای از آزادی خواهان که حیدر عمواو غلو نیز جزو آن ها بود، با تلاش های پیگیر، فرقه ی دمکرات ایران را تشکیل دادند. از این تاریخ به بعد حیدر عمواو غلو مرتب برای مأموریت های مخفی به شهرهای مختلف (مشهد، اصفهان، قم و ایل بختیاری) رفته است.

بعد از قتل سید عبدالله بهبهانی (۱۲۸۹ شمسی) حزب اعتدال شهرت داد که بهبهانی را دموکرات ها کشته اند و بنابراین حیدر عمواو غلو با عده ی دیگری دستگیر شد اما پس از چهل روز که هیچ گونه مدرکی به دست نیاوردند آزاد شد اما تحت تعقیب تروریست های حزب اعتدال قرار گرفت و دو بار از گلوله ی آن ها جان به سلامت برد.

بعد از این واقعه بود که به مأموریتی هفت هشت ماهه به میان ایل بختیاری رفت و در بازگشت مخفی خود در خانه آقای «محمود محمود» پنهان شد. چندی بعد از طرف یفرم خان پیغام رسید که مقامات دولتی (البته دولت تازه ی مشروطه؟!) از جایگاه او آگاه شده اند و بهتر است از ایران خارج شود. حیدر عمواغلو ناچار با لباس مبدل از ایران خارج شد.

از این تاریخ تا انقلاب شوروی حیدر عمواغلو در خارج از ایران به فعالیت های مختلفی دست زد و با اشخاص اندیشمند بسیاری نشست و برخاست کرد تا این که توانست به روسیه ی شوروی برود و همان جا به فعالیت های خود ادامه دهد. در نخستین کنگره ی بین الملل سوم به عنوان نماینده ی ایران شرکت کرد.

در ۱۹۱۹ میلادی میرزا کوچک خان، سردار جنگل، در گیلان قیام کرد. حیدر عمواغلو کاملاً ناظر جریان بود و بالاخره به صلاح دید رهبران درجه اول شوروی که حیدر عمواغلو با آن ها نشست و برخاست داشت، رهبری حزب عدالت انزلی (اجتماعیون عامیون) به عهده ی او و دوستانش گذاشته شد.

در همین موقع ها کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان قیام کرده بود و شیخ محمد خیابانی در آذربایجان. حیدر عمواغلو در صدد ارتباط مستقیم با این سه قیام که می توان گفت دنباله ی انقلاب ناتمام مشروطه بود، برآمد. متأسفانه نمایندگان حیدر عمواغلو وقتی به خراسان و آذربایجان رسیدند که کلنل و خیابانی را قداره بندان از پای درآورده بودند و آتش قیام خاموش شده بود.

حیدر عمواغلو مخفیانه با چند نفر دیگر به گیلان آمد تا دست کم دسته های مختلف قیام جنگل را یک پارچه کند و از نزدیک با میرزا کوچک خان مذاکره کند. حیدر عمواغلو در این مأموریت به دست عناصر ارتجاعی و احیاناً فریب خورده شهید شد.

عارف شاعر مشهور، حیدر عمواغلو را چکیده ی انقلاب نامیده.

ستارخان، بازوی نیرومند انقلاب مشروطه، همیشه می گفته است: «حرف همان است که حیدرخان بگوید.»

فعالیت های انجمن ایالتی و مرکز غیبی

در پایان سال ۱۲۸۵ و آغاز ۱۲۸۶ پیش از بمباران مجلس (دوم تیر ماه ۱۲۸۷) آزادی خواهان تهران و تبریز با دو روش کاملاً متقابل مبارزه می کردند. مبارزان تهران، از جمله دو سید بزرگوار، با خوشبینی چشم به درباریان داشتند که خواست های ملت را اجراء کنند و مملکت را از فلاکت نجات دهند. این دو سید می خواستند همه چیز را با زبان خوش و اندرزهای عاقلانه درست کنند و به جنگ و خونریزی نیازی نمی دیدند. چنان که تجربه های تاریخی قدیم و معاصر در دنیا نشان می دهد، چنین روش مسالمت جویانه ای تاکنون هیچ ملت رنج دیده ای را از قید استعمار و استثمار رهایی نداده است. بدون داشتن کینه و یا تنها با مشت های خالی گره کرده، نمی توان بر دشمن درنده ای که به انواع سلاح و حيله مجهز است، غلبه کرد.

اما در تبریز در همان روزها به دستور انجمن ایالتی که تجربه ی فوق الذکر را انگار نیک دریافته بود و به کار می بست، روزهای جمعه بازارها بسته می شد و مردم در مسجدها گرد می آمدند و سخن گویان بالای منبر می رفتند و با آن ها سخن می گفتند و شعرهایی شورانگیز به دو زبان فارسی و ترکی قرانت می شد. «واعظان مشروطه» که روز به روز شماره شان بیشتر می شد، سخن از قانون و برابری و همدستی می راندند، مردم را به گرفتن تفنگ و آموختن تیراندازی و فنون جنگ تشویق می کردند. مردم بیرون از آجی کوزپوسو (پل تلخه رود) که آن موقع دشت و بیابان بود، دسته دسته و پیاده و سواره جمع می شدند. سوارگان به اسب سواری و پیاده گان به تیراندازی می پرداختند. گذشته از بزرگ ها برای بچه ها هم تفنگ چوبی ساخته بودند که آن ها هم برای خودشان جنگ و تیراندازی بیاموزند.

بعدها کار صورت بهتری یافت. در هر کویی دسته ای به آموزگاری یکی از سرکردگان فوج ها به مشق و تمرین پرداختند. پیر و جوان صف می کشیدند و به آواز «یک دو» پا به زمین می کوبیدند. ملایان و سیدان با عمامه و رخت بلند تفنگ به دوش انداخته و هم پای دیگران مشق می کردند.

این آمادگی های جنگی فقط در تبریز و بعدها در رشت به عمل می آمد. در تهران، در مجلس شورا، این کارها را بی ارزش جلوه می دادند و آشکارا مرکز غیبی را مسخره می کردند. حتا خود نمایندگان آذربایجان و دو سید تهرانی روی خوش نشان نمی دادند.

در تبریز هزاران مجاهد مسلح و از جان گذشته تربیت شد که پول و مزدی نمی گرفتند و اسلحه و فشنگ را هم خود می خریدند. انجمن فقط بعدها از پول های جمع شده فشنگ می خرید.

آذربایجان و محمدعلی میرزا یکدیگر را خوب شناخته بودند. از همین رو بود که وی بعد از به شاهی رسیدن، بزرگ ترین دشمن خود را آذربایجان می شمرد و تمام قوای خود را برای برانداختن تشکیلات آن جا به کار می برد و برای نابود ساختن کادر رهبری و هسته ی مرکزی نهضت تلاش می کرد. وی توطنه می چید، آدم های معلوم الحالی را سر وقت تبریز می فرستاد، ایل ها و مخصوصاً شاهسون ها را می شوراوند و به غارت و چپاول شهرها و روستاهای آذربایجان وا می داشت، عثمانی ها را به دشمنی برمی انگیزت، قشون می فرستاد و بالاخره راه را برای ورود روس های تزاری به آذربایجان و تبریز و کشتار و اعدام های بی رحمانه ی آن ها هموار می کرد. بیان مختصر جنایت هایی که روز عاشورای ۱۳۳۰ ه. ق. در تبریز به دست سالدات ها صورت گرفت، مو بر تن سیخ می کند.

تبریز هیچ گاه فریفته ی ظاهر آشتی جوی محمدعلی میرزا نشد و همواره با او از در مخالفت درآمد، حتا در مورد قرض هایی که می خواست از دول بیگانه بگیرد. کار بدان جا رسید که در خرداد ۱۲۸۶ آن گاه که دشمنی محمدعلی میرزا با مشروطه

آفتابی شد و مجلس شورای ملی بی اعتباری و آلت دست بودن خود را ثابت کرد، انجمن ایالتی به نمایندگان خود در تهران تلگراف کرد که اگر آن جا کاری پیش نمی رود، بیابید در این جا دست به هم داده و به چاره ی دردها بکشیم. بعد هم کار انجمن بالا گرفت و از مجلس خواستند که محمدعلی میرزا را از کار برکنار کنند و بعد هم خود این کار را کردند.

محمدعلی میرزا در تمام خلاف کاری هایش انجمن ایالتی را سنگ راه خود می دید، حتا پس از بمباران مجلس که انجمن ایالتی خود را جانشین آن اعلام کرد و رشته ی کارها را در دست گرفت، موقعی که محمدعلی میرزا خواست خودسرانه از دولت های بیگانه پول قرض کند. انجمن ایالتی به جای مجلس به تمام کشورهای دنیا اعلام کرد که استقراض محمدعلی میرزا «نظر بر این که باعث اضمحلال ملتی خواهد شد که در راه اخذ حقوق انسانیه ی خود جان سپاری می کند، ملت ایران هم به هیچ وجه خود را ذمه دار این استقراض نخواهد دانست.»

اثر و نتیجه ی مبارزه های چهار ماهه ی نخست تبریز (از تیر ماه ۱۲۸۷ تا آخر مهر) این شد که آزادی خواهان شهرهای دیگر ایران که بعد از بمباران مجلس خاموش شده بودند، تکانی خوردند و به همکاری با آذربایجان پرداختند و همین تکان و همکاری بود که پس از سیزده ماه که از بمباران مجلس می گذشت، به فتح تهران و فرار محمدعلی میرزا انجامید.

آقای امیرخیزی در کتاب خود می نویسد آن روز که در تبریز بر سر خانه های مردم بیرق سفید می زدند و آن ها را به پناه روسیه تزاری می خواندند، اگر ستارخان به کوچه ها نمی آمد و بیرق های سفید را یکی یکی بر نمی داشت، جنبش مشروطه در همان لحظه خفه می شد. چرا که فقط در محله ی کوچکی از تبریز جنبش باقی مانده بود و آن هم در حال خفه شدن.

شرح اثرات و کارهای انجمن ایالتی در این مختصر نمی گنجد. همین قدر بگوییم که غیراز کارهایی که برای پیش بردن نهضت در سراسر ایران می کرد، در خود تبریز و

آذربایجان هم دست به اصلاحات دامنه داری زد. از جمله نخستین شهربانی ایران را در تبریز بنیاد نهاد. انجمن چنان قدری و محبوبیتی یافت که حتا برای آذربایجان والی انتخاب کرد (اجلال الملك را می گویم) و دیگر منتظر دستور مجلس شورا نمی شد، چنان که هنوز قانونی برای عدلیه تصویب نشده بود که انجمن پیشگام شد و بی اجازه ی والی وقت استیناف «دادگاه دوم» تشکیل داد.

انجمن برای سروسامان دادن به کار شهرهای دیگر آذربایجان کسانی را روانه می کرد و در تمام نقاط مختلف انجمن راه می انداخت و جنبش را جان می دمید.

انجمن روزنامه ی مخصوص هم چاپ و نشر می کرد.

نتیجه ی همه ی این جانفشانی ها این شد که از روزی که محمدعلی میرزا مجلس را به توپ بست و آزادی خواهان تهران را در سه چهار ساعت پراکنده کرد (زیرا آمادگی نداشتند) تبریز بنای جنگ را گذاشت و یازده ماه مردانه ایستادگی کرد و در این یازده ماه قربانی هایی داد و سختی هایی کشید که با گفتن تمام نمی شود.

مثلا وقتی که تمام راه ها بسته بود و شهر در محاصره، مجاهدان ینجه می خوردند و جنگ می کردند. ضرب المثل مشهور ترکی از همان روزها باقی مانده:

یونجا ینییب مشروطه آلمیشیق! (ینجه خوردیم و مشروطه گرفتیم!).

جنگ جویی دریادل و بی باک چون ستارخان، فرمانده این جنگ ها بود. جنگ هایی که در شرایط سختی می گذشت. غیراز دو محله ی بزرگ تبریز که در دست دولتیان بود و با مشروطه چی ها دشمنی می کرد، از چهار سو قشون بر سر مجاهدان ریخته بود:

۱- سپاه قره داغ زیر فرمان رحیم خان.

۲- سپاه مرند زیر فرمان شجاع نظام.

۳- سپاه ماکو زیر فرمان عزت الله خان.

۴- سپاه عین الدوله که قسمتی را از تهران آورده بود و قسمتی از اسکو و سردری

و آن طرف ها جمع کرده بود.

کارشکنی دشمنان داخلی را هم نباید فراموش کرد که سفارت روس تزاری و جمعی از ملایان انباردار و مالک (مثلاً میرهاشم دوه چی، امام جمعه و حاجی میرزا حسن مجتهد) و قداره کشان و «لومین»‌های شهری بودند. مثلاً یکی از همین قداره کشان در کشاکش دعوا آب شهر را قطع کرد.

در همین جنگ ها بود که محمدعلی میرزا به رحیم خان نوشت: هر چه زودتر مخالفین دولت را سرکوبی کردی زیادتیر مورد مرحمت ملوکانه ی ما خواهید بود. شرط و شروط مصالحت یعنی چه؟ رعیت باید در مقابل احکام دولت تسلیم محض باشد. مشورت با جنرال کونسول روس بنما و تحصن را به هیچ مشمار.

مطالعه ی کتاب «پنج نمایشنامه از انقلاب مشروطیت» نوشته ی غلامحسین ساعدی و هم چنین داستان بلند «توپ» اثر همین نویسنده، برای فهم اوضاع آذربایجان و احوال مردم آن روزگار بسیار مفید است.

حرف آخر

کار آذربایجان به خصوص تبریز در نهضت مشروطه خواهی به صورت نیروی محرکه ی توده ها بود در وقت سستی گرفتن، و هدایت نهضت به راه راست و مبارزه بود آن گاه که احتمال از راه به در شدن و گمراهی می رفت. دریغ که نتوانست وظیفه ی خود را تا آخر دنبال کند و در نیمه راه ابتکار عملیات از دست تبریز به در رفت و عمارت ایالتی با خاک یکسان شد.

مشروطه دوباره برقرار شد اما وضع توده های مردم فرقی نکرد. گرد آزادی ستارخان در تهران در دوران حکومت مشروطه! به دست همان هایی که سنگ آزادی خواهی و مشروطه به سینه می زدند گلوله خورد و خانه نشین شد و بعد حیدر عمواغلو اجباراً جلای وطن کرد. چرا که امثال این آزادگان سد راه اشراف بورژوا – فنودال بودند که میوه ی درخت مشروطه را چیدند بی آن که در کشت و پرورش آن دستی داشته باشند.

در این کشاکش «فئودالیسم و بورژوازی با هم آشتی کردند» و کلاه مردم چنان که پیش از این، پس معرکه ماند...
آزادگان و رزمندگان از میدان به در شدند و به «گمنامان» تاریخ پیوستند و فرصت طلبان و طاووس صفتان ماندند و شدند رجال صدر مشروطیت و دانشمندان پرقدر و قیمت!..

